

جواب‌هایی که به سؤال فوق داده شده به جای این که موضوع را روشن کند آن را مشکل‌تر ساخته است. بیشتر تضادهای ظاهری بین علم و کتاب مقدس از آن جایی سرچشمه می‌گیرند که اولاً از قول کتاب مقدس مطالبی را بیان می‌کنند که هیچ در آن یافت نمی‌شود، ثانیاً وقایع را از نظر فلسفی تفسیر می‌کنند که این تفسرها کاملاً از خود واقعیت مجزا هستند. یک قسمت از اشکال مسئله را مسیحیان خوش قلب اما سادملوح تشکیل می‌دهند که کتاب مقدس را اشتباه تعبیر می‌کنند. یکی از اشتباهات تاریخی و نابخشودنی، زمان‌سنجی کتاب مقدس بود که طی آن اسقف جیمس آشر (1581-1656) (James Ussher) از معاصران شکسپیر محاسباتی با نسب‌نامه‌های کتاب مقدس انجام داد و نتیجه گرفت که دنیا در سال 4004 قبل از میلاد به وجود آمده است. بسیاری از غیر مسیحیان از جمله فیلسوف معروف «لرد برتراند راسل» خیال کرده‌اند مسیحیان واقعاً معتقدند به خلقت عالم در سال 4004 قبل از میلاد. چند وقت پیش هنگامی که از اردوی دانشگاهی یکی از ایالات غربی امریکا دیدن می‌کردم به یک دانشجوی غیر مسیحی برخورددم. او داشت به سؤالات ورقه تستی درس جواب می‌داد که در مورد تمدن غربی بود. یکی از سؤالات این بود: «آیا بر اساس تعلیمات کتاب مقدس دنیا در سال 4004 قبل از میلاد به وجود آمده؟» به او گفتم حدس می‌زنم استاد شما مایل است جواب بلی را برای این سؤال انتخاب کنید! جواب داد همین طور است. از جیبم یک کتاب مقدس درآوردم و گفتم ممکن است بگویید در کجای کتاب مقدس این مطلب نوشته شده است؟ جوان از این که نتوانست به سرعت تاریخ خلقت را در صفحه اول کتاب پیدایش بیابد تعجب کرد. دوست مسیحی همراهم سعی کرد او را یاری دهد و گفت «در صفحه 3 است» هر دوی آنها برای اولین بار فهمیدند که تاریخ اسقف آشر که در بسیاری از کتاب مقدس‌های انگلیسی یافت می‌شود جزء متن اصلی کتاب مقدس نیست.

از سوی دیگر برخی از دانشمندان تمایل به گفتن مطالبی دارند که با واقعیت فاصله زیاد دارد، این مطلب بیان شده در واقع تفسیرهای فلسفی از اطلاعات اصلی می‌باشند که هیچ وقت به اندازه خود اطلاعات حائز اهمیت نیستند. متأسفانه شنونده یا خواننده این مطالب، در فکر خود کمتر می‌تواند واقعیتی را از تفسیرها تمیز دهد. معمولاً گفته‌های یک دانشمند مورد قبول می‌افتد، حتی اگر مطالبی خارج از تخصص خود بگوید باز مردم به گفتارهای وی همان احترامی را قائل می‌شوند که نسبت به اظهارات وی در زمینه تخصص وی قائل بودند. مثلاً آنتنی استاندن (Anthony Standen) اظهارات ر. اس. لول استاد دیرین‌شناسی دانشگاه "Yale" را چنین بازگو می‌کند: «از زمان داروین به بعد فرضیه تکامل به‌طور روزافزونی مورد تأیید عموم قرار گرفته است و صاحب‌نظران و روشن‌فکران هیچ تردیدی ندارند که تکامل راه حل منطقی و قابل درک مسئله خلقت است. گرچه از روش و چگونگی عمل اطمینان کامل نداریم ولی می‌توان یقین حاصل نمود که عمل تکامل با قوانین بزرگ طبیعی تطابق داشته که هنوز برخی از این قوانین برای بشر پوشیده است، و شاید هم اصلاً قابل درک نباشد» (1). این مطلب این سؤال را مطرح می‌کند که اگر برخی از قوانین طبیعی هنوز ناشناخته هستند چگونه می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که اصلاً چنین قوانینی وجود خارجی دارند؟ و اگر بعضی از آنها قابل فهم بشر نیستند چطور می‌دانیم که آنها با منطق سازگار هستند؟

اگر کسی گفته‌های کتاب مقدس و وقایع علمی را آن‌طور که هست قبول کند از بحث و جدل مصون خواهد ماند. مورد دیگری که اغلب باعث اختلاف شده این است که آیا آن‌چه که به وسیله روش‌های علمی قابل اثبات نیستند، قابل قبول و واقعی هستند یا خیر؟ برخی دانسته یا نادانسته بر این عقیده‌اند که اگر اثبات یک قضیه به وسیله روش‌های علمی در یک آزمایشگاه امکان‌پذیر نباشد آن قضیه درست نیست و نمی‌توان آن را معتبر تلقی کرد. «کشفیات علم» در واقع «هدف» قرار گرفته و در نتیجه کامل و بی‌عیب تلقی می‌شوند و مطالبی که باید با ایمان پذیرفت مورد سوژن می‌باشند. ولی خوش‌بختانه علاوه بر روش‌های علمی و آزمایشگاهی شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد که به وسیله آنها می‌توان به واقعیت و دانش اصیل دست یافت. چگونگی عاشق شدن دختر و پسر را در نظر بگیرید. مطمئناً این مرحله در یک آزمایشگاه و به وسیله برق و باطری انجام نمی‌گیرد بلکه کسانی که این تجربه را داشته‌اند می‌توانند بگویند عاشق شدن واقعیت دارد یا خیر. به طوری که قبلاً اشاره شد روش‌های علمی صرفاً برای وقایعی مفید است که جنبه فیزیکی دارند. خدا واقعی است، جدا از دنیای طبیعی که علم آن را مورد پژوهش قرار داده است. پژوهش‌های تجربی انسان شامل خدا نمی‌شود. او وجودی است که شخصیت خود را در محبت ظاهر ساخته تا انسان بتواند او را بشناسد.

ایمان زیبایی به درک واقعیت وارد نمی‌سازد. در واقع خود علم بر فرضیه‌هایی استوار است که قبل از هر نوع تحقیق قبول آن فرضیات مستلزم داشتن ایمان می‌باشد. برای مثال یکی از این فرضیات این است که عالم هستی از نظم و ترتیبی برخوردار است و علم آن حساب‌شده است. لازم به ذکر است روش‌های علمی که امروز در دنیا رایج است در قرن شانزدهم وسیله جمعی از مسیحیان ابداع گردید. آنان مبانی یونانی را که مبنی بر شرک بوده و کائنات را بی‌نظم و متغیر می‌دانستند رد کردند و اذعان داشتند که عالم هستی از نظم برخوردار است و می‌توان آن را مورد مطالعه قرار داد زیرا خالق دانا آن را به وجود آورده است. آنها پژوهش‌های خود را ادامه دادند در حالی که مطمئن بودند از افکار خدا پیروی می‌کنند. فرض تأیید نشده دیگری فقط به وسیله ایمان باید آن را پذیرفت عبارت است از اطمینان به حس درک بشر به طوری که باید با ایمان قبول کرد که حواس ما بستگی و شایستگی انتقال واقعیت هستی را دارند و ما را مستعد درک واقعیت مشاهدات خودمان می‌گردانند. بنابراین مسیحیان معتقدند که علم وسیله‌ای است جهت درک اصالت چیزهای مادی و نیز واقعیت‌های معنوی ولی راه‌های دیگری نیز برای کشف حقیقت وجود دارند. یک مسیحی مانند یک عالم، با ایمان و فرض سرو کار دارد. به طوری که این رویه او با عقل و منطق هیچ منافات ندارد. پر واضح است که مسیحیان دانشمند بسیاری در دنیا زیست می‌کنند و آنان خود را متفکرین اسکتوسوفرنیک (نوعی اختلال روانی) به حساب نمی‌آورند بلکه معتقدان بنیان‌گذار مسیحی علم جدید. لازم به تذکر است که علم قادر نیست چیزهایی را که مورد سنجش آن قرار می‌گیرند ارزیابی کند. بسیاری از پیشروان علم متوجه شده‌اند که در خود علم چیز قابل توجهی نیست که آنان را در اجرای مقاصدشان یاری دهد. علم هیچ‌گاه تضمین نمی‌کند که انرژی هسته‌ای در راه تخریب شهرها به کار می‌رود یا برای ریشه‌کنی سرطان. ارزیابی و تشخیص از قدرت علم خارج است.

به علاوه علم فقط قادر است چگونگی یک عمل را بیان کند نه چرای آن را و به همین جهت به وسیله علم نمی‌توان فهمید در عالم هستی منظوری هست یا خیر. مقدار زیادی از اطلاعات گوناگون موجود مبتنی بر مکاشفه است، به طوری که مکاشفه اطلاعات ما ناقص خواهد بود. کتاب مقدس اغلب چگونگی مطالب را شرح نمی‌دهد ولی به وضوح چرای آن را ذکر می‌کند. این بدان معنی نیست که مطالب کتاب مقدس از نظر تاریخی و علمی درست نیستند، بلکه نشانه این است که کتاب مقدس اهمیت تاریخی و علمی نیز دارد. بعضی‌ها اشتباه عقیده به خدایی را جهت تشریح مفهوم زندگی و اسرار حیات که هنوز برای بشر پوشیده است لازم دانسته‌اند و دانشمندان بی‌ایمان نیز در جواب به این عقیده اشتباه اظهار می‌دارند «صبر کنید و کمی دیگر به ما وقت بدهید تا از طریق علم و چگونگی عمل دنیای هستی را برایتان روشن سازیم.» پیروان این عقیده نمی‌دانند که خدا علاوه بر این که آفریننده است نگهدارنده و گرداننده نیز می‌باشد. «او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (کولسیان 1: 17). عالم هستی از هم خواهد پاشید اگر خدا آن را نگه ندارد. دانستن این که چگونه عالم هستی نگهداری می‌شود با خود عمل نگهداری آن فرق می‌کند. امروزه درباره امکان به وجود آمدن موجود زنده در لوله‌های آزمایشگاه صحبت زیادی می‌شود. بعضی از مسیحیان سادملوح می‌ترسند اگر این واقعه باورنکردنی اتفاق بیافتد خدا از تخت خود به زیر خواهد افتاد. ولی اگر هم چنین پیش‌امدی به وقوع بپیوندد چه نتیجه‌ای عاید می‌شود؟

چه مطلبی ثابت خواهد شد جز این که زندگی خود به خود ظاهر نشده بلکه حاصل مغز متفکری است. حتی سادملوح‌ترین شخص نیز خواهد فهمید که این «زندگی» نوین به طور اتفاقی و با تأثیر متقابل عوامل به وجود نیامده بلکه زاده فکر و تلاش فرساینده در محیط تحت مراقبت جدی بوده است و بدین وسیله به وجود خدا معترف می‌شود. حتی با وجود چنین زندگی نوین آزمایشگاهی باز این سؤال پیش خواهد آمد که عناصر به کار رفته در موجود زنده آزمایشگاهی از کجا آمده است؟ مقول‌ترین جواب این است که خدا آنها را آفریده است. اگر انسان واقعا بتواند مثل خدا فکر کند نباید آفرینش موجود زنده آزمایشگاهی را غیر عملی بداند ولی در این صورت نباید انسان را خدا تلقی کند. در مجامع فرهنگی به احتمال قوی

هیچ مسئله‌ای بیشتر از فرضیه تکامل مورد بحث و جدل قرار نمی‌گیرد. عده‌ای معتقدند اگر شخص نظریه آفرینش را به طور کامل نپذیرد کافر و پیرو تئوری تکامل است. هرگاه واژه «تکامل» به کار می‌رود باید دانست منظور چیست. چون تکامل خود از چندین نظریه تشکیل شده است.

نخستین نظریه فلسفه ضد مسیحی و طبیعی فرضیه تکامل است، تکامل به عنوان فرضیه از رشته زیست‌شناسی به سایر رشته‌ها نیز سرایت کرده است به طوری که برای بسیاری به صورت فلسفه زندگی درآمده که از آن برای توجیه تاریخ و اجتماع و دین استفاده می‌کنند. هیچ یک از مسیحیان این فرضیه تکامل را که توسعه پدا کرده به فلسفه زندگی تبدیل شده است قبول ندارد و آن را کاملاً رد می‌کنند. باید دانست که تمام افرادی که به نحوی به فرضیه تکامل اعتقاد دارند از این دسته نخست نیستند، چنان که برخی از آنان این فرضیه را به شکل روحانی آن می‌پذیرند و بنا به تفسیر نوین تامستیک تکامل روش کار خدا است و بدون وجود خدا تکامل نیز وجود ندارد.

پیروان نظریه بعدی به تکاملی معتقدند که طی آن زندگی و عقل به طور معجزه‌آسا ظاهر شده‌اند و زندگی از بدو پیدایش به درجات عالی رسیده‌اند، منتهی آن درجات عالی در اثر تکامل اتفاقی به وجود نیامده‌اند بلکه پدیده‌ای نو ظهور و ناگهانی بوده‌اند.

برخی مسیحیان پیرو طریق تکامل الهی هستند چون به نظر آنان بین تکامل و اعتقادات مذهبی اختلافی وجود ندارد.

غرض از ارائه انواع مختلف فرضیه تکامل این بود که بدانید تمام آنها تکاملی را که وجود خدا را انکار کند نیستند. در بحث تکامل باید از دو مطلب افراطی بر حذر بود. یکی آن که فرض تکامل قطعا به اثبات رسیده و باید آن را پذیرفت و دیگر این که تکامل فقط فرضی است فاقد شواهد و مدارک اثبات. تئوری‌های علمی مبتنی بر درجه عالی احتمالاتی هستند که بر اطلاعات موجود پایه‌گذاری شده‌اند و به هیچ وجه مطلق و قطعی نیستند. علاوه بر آن علم هم چون قطاری است که دائم در حرکت می‌باشد به طوری که شناخت‌های دیروز آن امروزه از فرضیه‌های طرد شده به شمار می‌آیند. به همین دلیل نباید هر نوع فرضیه تکامل را شناخت نهایی زیست‌شناسی دانست. باز به همین دلیل «اثبات» کتاب مقدس به وسیله علم کار خطرناکی است. اگر کتاب مقدس را با علم امروزه وفق دهیم پس از ده سال دیگر وقتی علم تغییر کند کتاب مقدس چه سرنوشتی خواهد داشت؟ پس باید عکس این قضیه انجام شود یعنی علم را با کتاب مقدس وفق داد. دانشمندان متفکر تکامل، پیچیده بودن موضوع را می‌پذیرند ولی معتقدند که با وجود برخی اختلافات ظاهری و مطالب نامفهوم باید «تکامل» را قبول کرد.

برای بیان نکته بالا لازم می‌دانیم این مقاله جالب را بازگو کنم که کرکوت دانشمند فرضیه تکامل عقیده دارد که بسیاری از دانشمندان امروزی بدون این که زحمت پژوهش به خود بدهند تسلیم مطالب درسی به ویژه فرضیه تکامل در زیست‌شناسی می‌شوند. دانشمند نامبرده چنین اظهار می‌دارد: «کار من در چند سال اخیر تدریس دانشجویان در جنبه‌های مختلف زیست‌شناسی بوده است. معمولا در کلاس از آنان درباره شواهد فرضیه تکامل سؤال می‌کنم و اغلب یکی به نمایندگی دیگران جواب می‌دهد که... بله استاد شواهد آن را می‌توان در دیرین‌شناسی، آناتومی، رویان‌شناسی، اصول طبقه‌بندی و جغرافی پیدا کرد.» دانشجوی مذکور جواب کلمات را پشت سرهم طوطی‌وار بر زبان می‌راند و سپس می‌نشیند و با نگاهی پیروزمندانه به اطراف آمادگی خود را برای سؤال مشکل‌تر اعلام می‌کند، مثلا سؤالی مانند: «ماهیت شواهد انتخاب طبیعی در این زمینه چیست؟» ولی در عوض من به سؤال خود در مورد تکامل ادامه می‌دهم. از او می‌پرسم: «فکر می‌کنی بهترین

جواب به مسئله چگونگی همبستگی حیوانات تکامل باشد؟» جواب می‌دهد: «البته! چرا که نه! هیچ جواب دیگری وجود ندارد مگر جواب دینی که آن هم به طوری که فهمیده‌ام خداپرستان امروزی قبولش ندارند».

«بنابراین به این علت به فرضیه تکامل اعتقاد داری چون فرضیه دیگری در این مورد وجود ندارد؟» «اوه نه استاد. همان طوری که گفتم به علت شواهد موجود آن را قبول می‌کنم.» از او می‌پرسم: «آیا کتابی در مورد مدارک تکامل خوانده‌ای؟» «بله آقا» و سپس شروع می‌کند بر شمردن اسامی نویسندگان معروف کتب درسی.

«البته کتاب داروین جای خود دارد.»

«آیا کتاب داروین را خوانده‌ای؟»

«بله آقا ولی نه همه‌اش را»

«50 صفحه اول را چطور؟»

«بله شاید کمی هم کمتر از آن»

«صحیح پس به همین اندازه مطالعه شواهد کامل تکامل را به دست آورده‌ای؟»

«بله استاد»

«خوب حالا اگر بخواهی واقعا وارد یک بحث بشوی نه فقط باید نکاتی را که علیه موضوع مورد بحث هستند بدانی بلکه باید از جنبه‌های مخالف آن نیز اطلاع داشته باشی»

«بله استاد همین طور است»

«خیلی خوب. پس لطفا چند مورد از مدارکی که علیه تکامل هستند ذکر کن»

«ولی استاد چنین مدارکی وجود ندارند»

به این جا که می‌رسیم گفتگو ما بسیار جدی می‌شود دانشجوی طوری به من خیره می‌شود که انگار می‌خواهد مرا به بی‌انصافی متهم کند. ناراحتی او وقتی اوج می‌گیرد به وی می‌فهمانم که فقط با حفظ کردن و بازگو کردن جدیدترین مطالب علمی نمی‌توان دانشمند شد و این که با این رفتار خود او هم مانند دانشجویان مذهبی خواهد شد که مورد تمسخر واقع می‌شوند. به این ترتیب هر مطلبی را که نمی‌توانند با منطق درک کنند با ایمان آن را قبول می‌کنند و هرگاه از آنها سؤال شود فوراً به یک «کتاب خوب» اشاره می‌کنند مانن کتاب داروین. جالب است که اغلب فقط عنوان این کتاب‌ها را خوانده‌اند. کتاب‌هایی که بیشتر از همه مورد بحث قرار می‌گیرند عبارتند از کتاب مقدس، اصل انواع، ماترالیسم و یالکتیک و یا (Das Kapital) به دانشجویان توصیه کردم که به مطالع شواهدی که برله و علیه تکامل هستند بپردازند و آنها را به صورت مقاله‌ای درآورد. پس از یک هفته دانشجو با مقاله‌اش نزد من آمد. دانشجویان معمولاً مقالات خوبی می‌نویسند چون می‌دانند من به آسانی متقاعد نمی‌شوم. پس از این که مقاله مزبور در کلاس خوانده شد از او پرسیدم که چرا شواهدی بر علیه تکامل ذکر نکرده است؟ با لبخند جواب داد: «استاد، چندین کتاب را زیر و رو کردم ولی هیچ مدرکی علیه تکامل در کتاب‌های علمی پیدا نکردم. البته سراغ کتاب‌های مذهبی نرفتم چون می‌دانم آنها مورد نظر شما نبودند» «بله همین طور است من مدارک علمی خواسته بودم» «ولی استاد حتی یک مورد هم پیدا نکردم و این خود امتیازی است برای فرضیه تکامل.»

به او متذکر شدم که فرضیه تکامل فرضیه جدیدی نیست و او می‌تواند به کتابی از Radi تحت عنوان «تاریخ فرضیه‌های زیست‌شناسی» رجوع کند. پس از این که دانشجویان اسم کتاب را برای مراجعه یادداشت کردند، به آنان گفتم: «قبل از این که کسی فرضیه تکامل را به عنوان بهترین روش برای توجیه حیات موجودات زنده عصر جدید بپذیرد، لازم است قبلاً نتیجه عقیده‌ای را تحقیق کند. اغلب اوقات این فرضیه مثلاً اشاره به تکامل به تکامل اسب‌ها می‌کند و چون در این مورد ویژه قابل قبول شناخته شده بدون این که دلیلی ارائه دهند. نتیجه می‌گیرند که فرضیه فوق در مورد سایر حیوانات نیز صادق و قابل قبول است». به هر تقدیر، در بحث تکامل 7 نکته را باید در نظر گرفت که اغلب علمای تکامل فقط به نکته آخری توجه دارند و بقیه را به حساب نمی‌آورند.

نخست، این که موجودات بی‌جان، موجودات جان‌دار تولید کرده‌اند یعنی خلق الساعه واقعیت دارد.

دوم، خلق الساعه فقط یک بار اتفاق افتاده است.

سوم، ... ویروس‌ها، باکتری‌ها، گیاهان و حیوانات رابطه متقابل با یکدیگر دارد.

چهارم، ... جانوران تک سلولی تولیدکننده جانوران چند سلولی بوده‌اند.

پنجم، ... تیره‌های مختلف بی‌مهرگان رابطه متقابل با یکدیگر دارند.

ششم، ... مهره‌داران از بی‌مهرگان به وجود آمده‌اند.

هفتم، ... مهره‌داران و ماهی‌ها، دوزیستان را به وجود آورده‌اند و دوزیستان خزندگان و خزندگان پرندگان و پرندگان پستان‌داران را به وجود آورده‌اند. گاهی این ترتیب به صورت دیگری نیز بیان می‌شود. یعنی پستان‌داران جدید و خزندگان از یک دسته هستند.

«به نظر من طرفداران تئوری تکامل این هفت فرض را برای شروع بحث تکامل لازم و معتبر می‌دانند و در واقع تئوری عمومی تکامل از این فرضیات تشکیل یافته است.» اولین نکته‌ای که می‌خواهم یادآور شوم این است که (این هفت نکته به خودی خود ارزش تحقیق تجربی ندارند)، آنها فقط روشنگر یک سری حوادثی هستند که امکان دارد در گذشته اتفاق افتاده باشد. بنابراین گرچه می‌توانیم شباهتی بین آنها و شرایط زندگی امروزی یافت ولی این شباهت دلیل بر این نیست که این فرضیات باید در گذشته اتفاق افتاده باشند. تمام آنها مدارک احتمالی برای تغییر موجودات می‌باشند. به طوری که نسبت دادن اصل خزندگان امروزی به پستان‌داران، چگونگی تغییر و تکامل پستان‌داران را روشن نمی‌سازد. متأسفانه ما خود نیز نمی‌توانیم این تغییر را فراهم آوریم؛ بلکه برای فرضیات خود باید از قرائن و اماره محدود استفاده کنیم و من الان قصد دارم این قرائن را بررسی کنم. بر اساس اظهارات «Ramm هنوز منشأ غیر آلی زندگی نامعلوم است. شاید این منشأ فرض شده باشد، ولی هنوز درستی آن به اثبات نرسیده است و هنوز مسئله بعضی انواع که پس از گذشت میلیون‌ها سال بدون تغییر و تحول مانده‌اند، به قدرت خود باقیست. کشفیات نوینی نیز که در زمینه زمین‌شناسی به دست آمده مشکل دیگری را پیش آورده است.» این همه مجهولات در بحث تکامل را نمی‌توان ناچیز انگاشت. مسئله دیگری نیز در تکامل وجود دارد، اختلافی است که بین این تئوری و قانون دوم ترمودینامیک جریان دارد.

بر اساس قانون مزبور «در تغییر یا تبدیل انرژی‌ها گرچه تمام مقدار انرژی باقی می‌ماند، ولی مقدار کارایی و توانایی انرژی رو به تحلیل می‌رود.» تکامل با قانون دوم ترمودینامیک سازگار به نظر نمی‌رسد. عالم هستی رو به زوال است و نه

رو به بنا چنان چه رم می‌گوید: «ما به طور آشکارا با دو تئوری (۱) بازیابی انرژی و (۲) عدم بازیابی انرژی مواجه هستیم. اگر انرژی غیر قابل وصول باشد با مسئله تکامل رو به رو می‌شویم. تا این لحظه هیچ مرحله‌ای از تئوری بازیابی انرژی ثابت نشده است.» بیشتر مسائل و اختلافات تکامل متوجه تعریفی است که از انواع می‌شود. اگر واژه «نوع» را که امروزه در علم به کار می‌بریم با واژه «جنس» در اول پیدایش یکی بدانیم در آن صورت مسئله ثابت بودن انواع پیش می‌آید و به همین دلیل «انواع آن طور که آن را تعریف می‌کنند با «جنس» کتاب مقدس سازگار نیست. حتی هنری. م. ماریس که مخالفین سرسخت تکامل است می‌گوید لازم به تذکر است «که ... کتاب مقدس ثابت بودن انواع را ذکر نمی‌کند. به همین دلیل ساده کسی نمی‌داند معنی اصلی «انواع» چیست.»

مهم‌ترین مسئله زیست‌شناسان امروزه این است که «انواع» از چه چیز تشکیل می‌شود. بر اساس پژوهش‌هایی که ژن‌شناسی به عمل آورده به طور قطع ثابت شده که تغییرات کروموزومی، تغییرات ژنی، جفت‌گیری دو جنس مختلف باعث پیدایش دگرگونی‌های مشخص جدیدی در گیاهان و حیوانات گردیده است که حتی در اغلب رده‌بندی‌های جدید از آنها به عنوان «انواع جدید» نام برده می‌شود. به هر تقدیر تمام قرآنی که در زمینه ژن وجود دارد به طور قطع ثابت می‌کند که این تغییرات محدود هستند و نمی‌توانند همواره «نوع» جدیدی را عرضه دارند. کتاب پیدایش صرفاً اظهار می‌دارد که هر دسته «موافق جنس خود» تکثیر پیدا می‌کنند و هیچ تعریفی از خود «جنس» نمی‌کند، فقط می‌افزاید که جنس‌های مختلف نباید با هم پیوند داده شوند (چون در این صورت دیگر قادر به تولید مثل جنس خود نخواهند بود). بنابراین کتاب مقدس در مورد ثابت بودن گروه‌های بزرگ و تغییرات گروه‌های کوچکتر آن طور که کشفیات نوین ابراز می‌دارند نظری ندارد. در همین زمینه Russell Mixer اظهار می‌دارد: «من که پیرو آفرینش موجودات هستم اصل انواع مختلف را یک نمی‌دانم.» او مخالف تکاملی است که به وسیله آن همه چیز از یک منشأ می‌باشند Carnell. نیز مانند نامبرده معتقد است که جنس‌هایی که به وسیله خدا آفریده شدند، دست‌خوش تغییرات گردیدند. البته دامنه این تغییرات محدود است Carnell. می‌گوید: «یک نفر که پیرو بقا است ممکن است بدون این که اصل اعتقاد خود را از دست بدهد اصول "بقای انواع" را رد کند.» مجدداً تأکید می‌شود که ناهماهنگی که ظاهراً بین علم و کتاب مقدس موجود است در واقع اختلافی است که به علت برداشت‌های گوناگون از واقعه اصلی به وجود آمده است.

مطالبی که به منزله فرض واقعه از طرف شخصی عرضه می‌شود اغلب به عنوان خود واقعه تلقی می‌گردد. مثلاً مردی اطلاع حاصل می‌طکند که همسرش با مرد دیگری با اتومبیل در شهر گردش می‌کردند. برداشت مرد مزبور که همسرش را می‌شناسد از این خبر با آن چه مردم درباره آن می‌اندیشند کاملاً متفاوت است. بنابراین اختلاف‌هایی که به وجود می‌آیند به این خاطر نیست که واقعه‌ها مختلفند بلکه در نتیجه نظریات و برداشت‌های گوناگونی است که از اصل واقعه به عمل آمده است. در مورد هر چه که می‌خوانیم و می‌شنویم باید از خود پرسیم نظر این شخص چه بوده است؟ و آنگاه نتیجه‌گیری کنیم. در علم و هر چیز دیگر قاطعیت مطلق وجود ندارد. نظر به این که هنوز مسائلی مطرح است که راه حلی بر آنها عرضه نشده نمی‌توان هیچ اختلاف اساسی بین علم و کتاب مقدس قائل شد.

توضیحات:

(1)- Standen, Anthony. Science is a Sacred Cow, p. 106 New York: EP. Dutton, 1962